



شیوهی برخورد قرآن با تحریف، تشابه و نسخ

در
گفت و گو با
آیت الله صادقی تهرانی
قسمت چهارم

بینات: در باب تحریف قرآن که اهل سنت به شیعه نسبت می دهند که قائل به تحریفند این چه منشایی دارد که بعضی از علمای شیعه این موضوع را تأیید می کنند.

آیه الله صادقی: اصولاً تحریف در قرآن به هر یک از پنج معنا - به جز یک معنا که عرض خواهد شد - حتی از نظر کفار نسبت به قرآن، مطرح نشده است. کفار، ملحدین، مشرکین، یهود، نصاری، هرگز نسبت به قرآن قایل به تحریف لفظی نیستند. چنان که هیچ کافری هم قایل به ظنیت دلالت قرآن نیست. این تنها مسلمانان هستند که احیاناً قایل به ابعادی از تحریف و ظنیت دلالتی قرآن هستند و علتش را قبلاً اشاره کردم. بعداً هم عرض می کنم.

تحریف از حرف است. حرف جانب کلام است. یعنی قرآن را به جانبی غیر از جانب قرآنی اش انداختن. و این دارای پنج مرحله است، یک مرحله، مرحله ی تحریف معنوی است. که قرآن را برخلاف نص و یا ظاهرش معنا کردن و تحمیل بر قرآن نمودن. هم

کفار، هم مسلمان‌ها این گونه تحریف معنوی را نسبت به قرآن انجام می‌دهند. چهار مرحله‌ی دیگر از تحریف در میان مسلمانان مطرح است که سه مرحله‌اش قایل دارد و یک مرحله‌اش قایل ندارد. عرض کردیم در میان کفار هرگز قایل به تحریف لفظی وجود ندارد. یک مرحله از چهار مرحله‌ای که حتی مسلمانها هم چندان قایل به تحریف نیستند، تحریف به زیاده است. یعنی آیه‌ای، سوره‌ای، لفظی، کلمه‌ای به قرآن اضافه شده باشد. حتی قایلان به تحریف هم مثل شیخ نوری در فصل الخطاب قایل به تحریف به زیاده نیست. حتی روایاتی هم که شیعه راجع به تحریف به نقیصه یا جابجا شدن قرآن، به آن‌ها استناد می‌کند در آن روایات هم هرگز چنین مطلبی پیدا نیست که به قرآن الفاظی یا آیاتی اضافه شده باشد. بنابراین سه مورد از پنج مورد تحریف می‌ماند. یک مورد تحریف به جابجا شدن، یعنی آیه‌ای از جایی که دال بر مطلوبی است به جایی دیگر منتقل شده باشد.

دوم این است که لفظی عوض شده باشد. لفظی را از نظر صیغه‌ی ادبی تحریف کرده و به صیغه‌ی دیگر تحویل داده باشند که معنایش عوض شده. مثل ﴿يَطْهَرْنَ﴾ که می‌گویند «يَطْهَرْنَ» بوده است و دیگر تحریف به نقیصه است. چنانکه شیخ نوری روایاتی را نقل می‌کند که قرآن آیات ولایتش سقوط کرده یا بعضی آیات دیگر سقوط کرده است! بنابراین، از این پنج مرحله‌ی تحریف، دو مرحله‌اش مورد بحث نیست. یکی تحریف به زیاده که چندان قایلی ندارد، و یکی تحریف معنوی که قایل دارد ولی باطل است و لکن سه تحریف دیگر که انتساب نقص است به قرآن یعنی کم کردن از قرآن، یا لفظ را عوض کردن و یا جابجا کردن، اینها قایل دارد.

مثلاً از جمله استاد ما مرحوم علامه‌ی طباطبایی رضوان الله علیه در تفسیر المیزان در جای جای آن، اصرار دارند که قرآن تحریف نشده است ولی می‌گویند: اگر احیاناً تحریفی در قرآن باشد. تحریف در جابجا شدن آیه‌ای از جایی به جای دیگر است. مثل آیه‌ی تطهیر، ایشان می‌فرمایند: ﴿أَتَمَّا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب، ۳۳/۳۳) جایش اینجا نیست. جایی دیگر بوده و تحریف شده و جابجا شده.

بنده عرض می‌کنم که هیچ جای قرآن برای آیه‌ی تطهیر بهتر از اینجا نیست. چرا؟ برای این که خدا خواسته است دو تطهیر را برای اهل بیت رسالت محمدی با هم جمع کند. یکی تطهیر خاندان رسول از نظر زنان که ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ﴾ (احزاب، ۳۲) تطهیر تشریعی است. یعنی پاداش خوب بودن زنان پیغمبر دو برابر است و جزای بد بودنشان نیز به سبب

ارتباط با بیت نبوت دو برابر است؛ یک جهت مربوط به وظیفه‌ی شرعی شخصی آنان است که حرام، حرام است؛ واجب، واجب است، و یک جهت هم ارتباط با بیت نبوت است که اگر واجب را انجام بدهند به این بیت آبروی بیشتری داده‌اند و اگر حرام را انجام بدهند، بی‌آبرویی کرده‌اند. ولی اضافه بر این، تطهیر تکوینی هم بر مبنای تطهیر شرعی در اختصاص اهل بیت رسالت محمدیه علیهم‌السلام است که طهارت علیای آنان در تمامی جهات، اخلاقی، عقیدتی، علمی، عملی و خلقی در عالم امکان، مطلق بوده و از تمامی معصومان علیهم‌السلام برتر است یعنی هیچ نقصانی، عقلی، فکری، اخلاقی، عقیدتی، عملی، در زمان‌های عصمت ندارند و نخواهند داشت. خوب این هم پاسخ ما به مرحوم علامه طباطبایی بود که عرض کردیم.

اصولاً نسبت تحریف به قرآن، آن تحریفی که نقصانی است در دلالت قرآنی یا تحریف به نقیصه، یا تحریف به زیاده، یا تحریف به جابجا شدن که معنا را عوض می‌کند یا تحریف لفظ که خود لفظ را کلاً یا بعضاً عوض کنند این تحریف‌ها، تهمت بسیار وقیحی نسبت به مقام مقدس ربوبیت است. کما این که ظنی بودن دلالت قرآنی که پذیرش تحریفی معنوی در قرآن است، کذب و افترا بی بزرگی نسبت به مقام ربانی است که یا جاهل است و عاجز! و یا ظالم است و خائن! یا نتوانسته است قرآن را مبین و بیان و تبیان نازل کند! و یا نتوانسته است و بر خلاف توان خود، ظلماً، عداوتاً، خیانتاً «العیاذ بالله» آن را ظنی الدلالة نازل کرده است تا مردم را گمراه کند!! در حالی که قرآن در بُعد درونی و در بُعد برونی، در بُعد عقلانی و در کل ابعاد اسلامی، خاتم کتب است، حجت بالغه‌ی دینی برای کل مکلفان از زمان ظهورش تا دامنه‌ی قیامت است و اگر تحریف شده باشد نقض خاتمیت است. نقض بلاغ للناس است نقض هدی للناس است. بنابر این اصولاً سخن اول ما این است که نسبت تحریف به قرآن بدترین بهتان نسبت به مقام قدس ربانیت و نسبت به مقام خاتمیت است. زیرا اگر قرآن نقصانی دلالی داشته باشد که مثلاً ظنی باشد یا نقصانی از نظر تأیید داشته باشد، در نتیجه، بلاغ للناس نیست! بیانات نیست! حجت نیست! علم نیست! یقین نیست! ثانیاً اگر تهمتی به کسی بزند خصوصاً به مقام بسیار والای ربانی آن هم در بُعد بیان و بلاغ قرآنی؛ این محتاج به دلیل است. در حالی که هیچ دلیلی بر تحریف قرآن ندارند. اصلاً نه دلیل درونی دارند و نه دلیل برونی! بلکه برعکس، ادله‌ی درونی قرآنی، ادله‌ی برونی قرآنی، ادله‌ی عقلانی و ادله‌ی اسلام به معنای مطلق، همه دلایلی قاطع بر عدم تحریف قرآن هستند در ابعادی

که موجب نقصان بلاغ قرآنی و موجب نقصان بینات قرآنی است. مثلاً فرض کنید اگر تهمت بزنند به شیخ انصاری که بخشی از کتاب تو را کسی دیگر نوشته و قسمتی را خودت نوشته‌ای، اگر این کتاب را ملاحظه کنیم و ببینیم سنخ سخن و سنخ استدلال، از شیخ انصاری است، همین سنخیت، خوددلیلی درونی است بر عدم تحریف آن کتاب؛ حالا قرآن که خود، فرموده است: ﴿ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾ (نساء، ۸۲/۴) و ما هرچه در قرآن دقت کنیم، حتی از نظر فصاحت، بلاغت و جنبه های ادبی، لفظی، لغوی، علمی و دستورات عملی و اخلاقی و... می بینیم که هرگز در آن اختلافی وجود ندارد و این اختلاف نبودن در قرآن دلیل بر ربانیت نزول قرآن است. چون غیر ربّ و غیر بیانات ربّانی حق سبحانه و تعالی، همه دچار اختلاف، تناقض و یا تکامل هستند.

و لذا اختلافی که فرمود به این معنا است که اگر قرآن از جانب غیر خدا بود، اختلاف کثیر داشت نه اینکه قرآن اختلاف قلیل دارد! نخیر، چون مطالب غیر وحیانی و غیر ربّانی، اختلاف دارد. اختلاف کثیر دارد نه اختلاف قلیل، بنابراین اختلافاً کثیراً مفهوم ندارد که مثلاً معنایش اختلاف قلیل باشد. خوب، پس حجّت درونی قرآن با بررسی آیات آن در ارتباطات تنگاتنگ این آیات با یکدیگر؛ خود، دلیل اول بر عدم تحریف است. و دلیل دوم این که آیاتی از قرآن، تثبیت می کند که این قرآن همان کتابی است که از طرف خدا نازل شده و هم چنین از طرف خدا مرتّب شده است در نتیجه قرائت فعلی و مرسوم قرآن فوق حدّ تواتر کلّ تواترهاست و در این که هم نزول قرآن و هم ترتیب قرآن ربّانی است آیاتی داریم. مثلاً در ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر، ۹/۱۵) ده تأکید وجود دارد که در هیچ آیه ای از قرآن، در هیچ بُعدی از ابعاد توحیدی، رسالتی و معادای این قدر تأکید وجود ندارد برای چه؟ برای اینکه قرآن شامل توحید، نبوت، معاد و کل معارف اصلی و فرعی الهی است یعنی خدای متعال می فرماید با این ده تأکید ما حفظ می کنیم قرآن را، از کل آنچه برخلاف بلاغ قرآنی است، بر خلاف صحّت قرآنی و برخلاف نزول قرآنی و برخلاف ترتیب قرآنی است ﴿إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ این قرآن را حفظ می کنیم برای چه کسی؟ آیا خدا برای خودش حفظ می کند؟ در صورتی که شیطان در خدا تاثیر نداشته و ندارد، آیا برای پیغمبر حفظ می کند؟ در حالی که شیطان در او هم اثر نداشت پس قرآن برای مکلفین در طول و عرض زمان از هنگام نزول قرآن تا زمان حال و بعداً تا دامنه ی قیامت حفظ می شود. در سینه ها، در نوشته ها، در خط ها، در چاپ ها و در تفسیرها حفظ می شود.

بنابراین قرائتی که برخلاف این قرائت مرسوم و متواتر قرآنی است بر خلاف قرآن منزل است و برخلاف قرآن ترتیب یافته است. و آیاتی دیگر مانند ﴿وَإِنَّ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾ (فصلت، ۴۱/۴۲) اثبات می کند که قرآن عزیز است. یعنی غالب است و مغلوب نیست. اگر قرآن تحریف شده باشد مغلوب است و معنایش این است که مُحَرَّف غالب شده و قرآن رازمین زده، کم کرده، زیاد کرده و عوض کرده است؛ حال آن که خدای سبحان با تأکیدی مکرر حفاظت قرآن را خود به عهده گرفته است چنان که در آیه ی گذشته تأکیدات ذیل را مشاهده می کنیم: ۱. إِنَّهُ؛ ۲. لِكِتَابٍ؛ ۳. عَزِيزٍ ﴿وَإِنَّ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ﴿یعنی باطل نمی تواند از مقابل و از پشت قرآن به آن راه یافته و خللی به آن وارد کند. کتاب های آسمانی قبلی در برابر قرآن است و قرآن نیز نگرش دارد به کل کتاب های آسمانی قبل که ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ است یعنی تصدیق کننده ی وحی کتب و حیانی گذشته است. و پشت قرآن نیز از هنگام نزول قرآن تا قیامت است بنابراین ﴿إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ﴿، یعنی قرآن از دو طرف (گذشته و آینده) از شر باطل محفوظ است و همان طور که عرض کردیم، از جلو یعنی: کتاب های آسمانی گذشته هیچ باطلی را به قرآن وارد نکرده اند. بلکه قرآن وحی مصدق آنهاست و آنها مصدق قرآنند. چنان که در کتاب «بشارات عهدین» حدود پنجاه تا شصت بشارت بر آمدن رسول اسلام و بر قرآن اسلام را به زبان های مختلف ذکر کرده ایم. و بعد از نزول قرآن هیچ قدرتی، هیچ علمی، هیچ محرفی، هیچ مبطلی نمی تواند باطلی را به قرآن وارد کند. البته مبطل هست، ولی مبطلی که ابطال می کند خودش باطل و حذف می شود. مبطلی که حتی در یک نقطه ی قرآن ابطال کند هرگز نیست. اما مبطلی که خودش باطل می شود، هست ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾ یعنی مبطل هایی که بتوانند باطلی را در قرآن نمودار کنند، بطلان در تحریف به زیاده، در تحریف نقیصه، در تحریف معنا، و در تحریف مقصود، هرگز وجود ندارند و از این قبیل آیات در قرآن زیاد داریم که این قرآن موجود [الی یوم القیامة] خالص از تحریف و خالص در وحی ربّانی هم در بُعد تنزیل، وهم در بعد ترتیب است. مثلاً در آیه ی مبارکه ی ﴿لَا تَحْرُكْ بِهٖ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهٖ اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (قیامت، ۷۵/۱۶-۱۷) جمع یعنی جمع مفردات حالا: ﴿اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ یعنی این آیاتی که به مناسبات مختلف در مکه و مدینه نازل شده است، اینها را جمع می کنیم و می خوانیم، ﴿لَا تَحْرُكْ بِهٖ لِسَانَکَ﴾ آیا مردم باید با لسان محمدی ﷺ قرآن بخوانند! . نخیر

بلکه باید بالسان رسالتی قرآن بخوانند. لسان رسالتی قرآن، لسان مستقیم و حیانی قرآنی در دو بُعد است. یکی در بُعد تنزیل که: ﴿نزل به الروح الأمين علی قلبک لتكون من المنذرين﴾ (شعراء، ۱۹۳/۲۶) و یکی در بُعد ترتیب که عرض کردیم؛ بنابراین ترتیب این آیات، ترتیب کلمات، ترتیب سوره‌ها، کل ترتیب‌ها، از نظر لفظی و معنوی، کلاً تحت الحفظ ربّانی است آن هم با ده تاکید که ﴿انا نحن الذکر وانا له لحافظون﴾

حال به کسانی که از قبیل شیخ نوری، تحریف نوشتند، چه عرض کنیم؟ اگر بخواهیم صحبت کنیم، تند می‌شویم، ولكن مطالبی داریم که در تفسیر الفرقان بحث کرده‌ایم که جریان نوشتن این کتاب چگونه بوده است! یک نفر از سفارت انگلیس در عراق به عنوان یک مؤمن با ظاهر مرتب، نزد ایشان می‌آمده و بالاخره به ایشان گفته بود که ما شیعه هستیم و غصه می‌خوریم که نام علی علیه السلام در قرآن بوده و حذف شده! و از این حرف‌ها که متأسفانه در ایشان تأثیر کرده است و به خیال محدثی‌شان و خیال غیر قرآنی‌شان هر روز اباطیلی را می‌نوشتند تا آن شخص بُرد و چاپ کرد والی آخر!

بیانات: آیا این قضیه مستند است؟!

آیت الله صادقی: بله، از مرحوم آقای مرعشی شنیدم. ایشان با یک واسطه برای این جانب نقل کرده‌اند و آن واسطه، مترجم فارسی انجیل بُرنابا، مرحوم سردار کابلی بوده که ایشان مستقیماً مطلب را از وی نقل کردند و من در تفسیر الفرقان عین مطلب را یادداشت کرده‌ام. حالا فرضاً کلّ علمای اسلام، چه آنهایی که کتابهایشان به دست ما رسیده و یا نرسیده، اگر اجماع کنند بر خلاف قرآن، آیا قابل قبول است؟ نخیر. چون کلّ علما معصوم نیستند. اما قرآن معصوم است. آیا غیر معصوم نسبت غیر معصومانه به معصوم دهد قابل قبول است؟ نخیر. در هیچ وجهی قابل قبول نیست. وانگهی اینها نه حجتی درونی دارند و نه برونی؛ پس به حرف اول برمی‌گردیم. اگر بر فرض محال قرآن تحریف شده باشد حال که روایات ما متناقض است، متضاد است، جعل دارد، تقیه دارد، نقل به معنا دارد، تقطیع شده و... پس روایات هم حجت نیستند. سند هم که حجت نیست. چون روایاتی دارای اسناد صحیح و متناقض در دسترس است بنابراین حجت روایتی هم نداریم و حجت قرآن هم که قرآن تحریف شده! در نتیجه هیچ حجتی در میان مکلفان از زمان نزول قرآن تا قیام قیامت نباید باشد! درحالی که این برخلاف ضرورت قطعی اسلام و کل ادیان است

که خدا مکلفان را بدون تکلیف بگذارد یا حجتی برای آنان بفرستد که در این حجت تغییر یا تضادی ایجاد شده باشد. بنابراین به طور مختصر می‌گوییم که هرگز تحریف در قرآن وجود ندارد مگر تحریف معنوی که آقایان فقها و مفسران احياناً افکارشان را بر قرآن تحمیل می‌کنند مثلاً بر ﴿حُرْمَ﴾، غیر تحریم را تحمیل می‌کنند و یا بر ﴿کُتِبَ﴾ غیر کُتِبَ را؛ از باب نمونه آیه ی وصیت را ملاحظه کنید: ﴿کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خِيراً الْوَصِیَّةَ لِلْوَالِدِیْنَ وَالْأَقْرَبِیْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِیْنَ﴾ (بقره، ۱۸۰/۲) من در نجف که آیات الاحکام می‌نوشتم مراجعه می‌کردم به حرف‌های دیگران از جمله به آیات الاحکام آقای کاظمی که سه جلد است دیدم در آنجا نوشته که این آیه به دو دلیل وصیت را واجب کرده، یکی ﴿کُتِبَ﴾ و دیگری ﴿حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِیْنَ﴾. روایت هم می‌گوید وصیت واجب است. ولیکن چون شهرت عظیم بر خلاف آیه است ما نص را قبول نمی‌کنیم. من به خانواده گفتم: این کتاب جایش توی کتابخانه‌ی ما نیست. جایش توی شط‌آفرات است. برای این که شما بر خلاف نص قرآن و برخلاف روایات، شهرت و اجماع را مقدم می‌دارید و از این قبیل تحمیلاتی که با پیش فرض‌های اجتهادی یا پیش فرض‌های تقلیدی، یا پیش فرض‌های شهرتی، اجماعی و پیش فرض‌های روایی، بر قرآن تحمیل می‌شود، مع الاسف در کتب فقهی و تفسیری بیش از پانصد مورد مشاهده می‌کنیم و اینها همان تفسیر به رأی و تحریف است که قابل قبول نیست.

و ما نقد آنها را در تفسیر «الفرقان» و کتاب فقهی استدلالی «تبصرة الفقهاء» آورده‌ایم.

بینات: آیا بعداً خود مرحوم نوری فهمیدند که جریان کار این طور شده است؟

آیت الله صادقی: بله خود مرحوم نوری فهمیدند بعد هم من با آیت الله حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه، درباره‌ی این موضوع صحبت کردم. گفتم: چرا استاد شما این کتاب را نوشته است. ایشان فرمود: گفتند - مرحوم نوری - چون که روایات اهل بیت در این باره زیاد است می‌خواستیم جمع کنیم!! من به ایشان نقض کردم. گفتم: اگر افرادی نسبت به خانواده‌ی ایشان افترا و تهمت بزنند که، شب، روز، فلان و فلان چه کار کرده؟ آیا ممکن است ایشان ناموس خودشان را مفتضح کنند و این حرف‌ها را جمع کرده و چاپ کنند؟ گفت: نه! گفتم: ناموس ایشان مهم‌تر است یا ناموس قرآن؟ چرا با ناموس قرآن این طور رفتار کردند و حرفهای چرت و پرت را جمع کردند. بعد ایشان



گفتند: البته استاد من یک جزوه هم در نقض این کتاب نوشت. گفتم: اولاً چرا آن کتاب را نوشت؟ ثانیاً: نقض کتاب بدست نرسیده است؛ ولی الان این کتاب کل شیعه را مفتضح کرده است حتی موقعی که من در مکه مکرمه هم بودم شیخ عبدالله بن حمید، رئیس نظارت بر امور دینی و وزیر دادگستری گفت: شما معتدلید، بفرماید این فصل الخطاب را که در تحریف کتاب رب الارباب است کی نوشته، چی نوشته؟

گفتم نوشتند ولی مرجع تقلید وقت مرحوم میرزای شیرازی دستور داد که آن را توی دریای خزر بریزند. البته شیخ عبدالله بن حمید این مطلب را قبول نکرد و گفت: ایشان، شیخ نوری فکرش نه شیعی است و نه سنی، فکرش ضد اسلامی است. ولی چاره ای نبود که من این جواب را دادم.

بیتات: آیا آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ در صدد ایحاء یک مطلب غیبی

است یا این که خدا با همین امور عادی قرآن را حفظ می کند؟

آیت الله صادقی: اشاره به مطلب غیبی است یعنی همان طور که خدا از غیب وحیانی، قرآن را در بالاترین ابعاد وحی نازل کرده، در غیب ربانی هم از نظر حکمت و علم، این قرآن را حفظ کرده یعنی کسی قدرت برتری بر قرآن را ندارد. یکی از اخباریان در نجف گفت: عثمان قرآن را تحریف کرده گفتم: ما بر خلاف فرمایش شما ادله ای داریم. آیا عثمان بیشتر قدرت دارد یا خدا؟ گفت: خدا. گفتم: خوب خدای سبحان می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ...﴾ با ده تأکید. پس عثمان بر خدا غلبه کرده است، وانگهی عمر با آن قدرتش نتوانست یک واو از قرآن کم کند. مثلاً، در روایت آمده که در آیه ی ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ عمر «واو» دوم را انداخت برای اینکه انصار را تابع «مهاجرین» کند چون خودش از مهاجرین بود. گفت: ﴿مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ﴾ ولی یک مرد عرب ایستاد. شمشیرش را کشید و گفت: این الواو؟ واو کجاست؟ یک واو را هم نمی توانی بیاندازی؛ آن وقت به قول آقای فلان! دو ثلث قرآن یا سه ربع قرآن افتاده! آخر یک واو را نگذاشتند حذف شود و شما این طور می گوید!! مثل مرحوم مشکینی محشی کفایه که نوشته: دو ثلث قرآن در این آیه افتاده: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكحُوا﴾ (نساء، ۴/۳) خوب آیه را نفهمیده و توجه به آیه نکرده آن وقت می گوید دو ثلث قرآن افتاده. چرا؟ چون فلان روایت می گوید!



بیّنات: سؤال بعدی ما دربارهٔ نسخ قرآن است. به نظر جناب عالی آیا روایات می

توانند، ناسخ آیات باشند؟ و کلاً نظر تان دربارهٔ نسخ چیست؟

آیت اللّه صادقی: نسخ دارای ابعادی است. یا نسخ کلی است که ناسخ، منسوخ را صد درصد نسخ می کند. یا نسخ جزئی است که در صدی را نسخ می کند. یا نسخ عام است خاص را. یا نسخ خاص است عام را. یا نسخ مطلق است مقید را، یا نسخ مقید است مطلق را.

البته تمام اینها در صورت فاصله‌ی زمان عمل است. یعنی اگر عامی آمد و به این عام، عمل شد بعد خاصی آمد این صورت‌ها مخصص است. ولی مخصص ناسخ است و نسخ عموم هم مخصص است در صورتی که این عام هنوز عمل نشده و اگر مخصص بیاید. این تخصیص رسمی است. و این مراحل نسخ است. که بیان کردیم. حال، ناسخ بودن قرآن، دارای دو بُعد است و منسوخ بودن قرآن دارای یک بُعد است. دو بُعد ناسخیت قرآن، این است که قرآن ناسخ بعضی از احکام شرایع قبلی و ناسخ بعضی از آیات خود می باشد. و در چند جا هم منسوخ بودن قرآن به خود قرآن آمده است، چهار پنج مورد است که آیاتی دیگر را در بعضی ابعاد و یا صد درصد نسخ کرده. اما غیر قرآن هرگز نمی تواند قرآن را نسخ کند، چه به وسیله‌ی رسول، یا به وسیله‌ی آل رسول علیهم السلام، تا رسد به دیگران و این به طور کلی باطل است. برای این که قرآن کتاب قانون اصل است و سنت قطعیه، تبصره است. آن هم نه به معنی ایضاح بلکه به معنی اینکه هرگاه سنت قطعی صد در صد داشتیم که موافق و یا مخالف قرآن نبود، این را هم از باب ﴿اطیعوا الرسول﴾ قبول می کنیم. زیرا سنت مبین قرآن نیست. بلکه قرآن مبین خود و مبین سنت است.

اما این روایاتی که می گوید می شد پیغمبر یا ائمه قرآن را نسخ کنند به چند جهت هرگز قابل قبول نیست. یک جهت این که قرآن کتاب اصل و قانون است و کتاب فرع و تبصره، ناسخ آن نیست. فوقش موضح است. فوقش مبین است. همیشه تبصره بیانگر مطالبی است که احیاناً مخفی است. ولی ما نمی گوییم سنت، تبصره‌ی مبین است. بلکه در حاشیه است و بعضی از احکام فرعی را که قرآن تثبیت نکرده و ثبت هم نکرده، مثل هفده رکعت بودن نمازهای واجب و از این قبیل را بیان می کند البته در قرآن تناسخ داخلی موجود است ولیکن بعد از تمام شدن قرآن، هیچ قدرتی، ولو ربّانی، آن را نسخ

نکرده و نمی‌کند حتی خدای سبحان هم نسخ کردن قرآن را بعد از تمام شدن آن از خودش سلب کرده است.

مثلاً در آیه ی بیست و هفتم سوره ی کهف: ﴿واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک﴾ «من» استغراق می‌کند تلاوت کل قرآن را، یعنی ﴿واتل﴾ کل این قرآن را که همه جا در دسترس مردم است و سپس ﴿لا تبدل لکلماته﴾ هم استغراق است، استغراق خودی و غیری؛ یعنی نه غیر خدا می‌تواند کلماتی از قرآن را تبدیل کند و نه خود خدا؛ حتی اگر از خدای سبحان هم در سنت قطعیّه نقل شد، که فلان آیه منسوخ است قابل قبول، نیست، چون بعد از نزول قرآن است. بله، تناسخ درونی در قرآن، مقداری وجود دارد. ولکن ﴿لا تبدل لکلماته ولن تجد من دونه ملتحداً﴾ و «لن» هم استحاله است یعنی محال است من دون القرآن پناهگاهی بیابی؛ این ضمیرها در آیه ی شریفه دو مرجع دارد. یکی ربک است و یکی کتاب ربک است؛ کما اینکه محال است ملتحّد و پناهگاهی جز خدا بیابی، مرجع و پناهگاهی جز قرآن هم نمی‌توانی بیابی. بنابراین، اگر از پیغمبر ﷺ و لو در روایت متواتر سخنی نقل شود که نقطه ای از قرآن را نسخ کند قابل قبول نیست. به دلیل ﴿لا تبدل لکلماته ولن تجد من دونه ملتحداً﴾ حالا این سؤال پیش می‌آید که وقتی پیامبر هیچ مرجع و پناهگاهی جز قرآن ندارد، پس سنت قطعیّه را از چه منبعی دریافت می‌کند پاسخ می‌دهیم همان طور که قرآن نصّ و ظاهری دارد با حروف و کلمات دالّه بر معانی که از الفاظ بدست می‌آید هم چنین باطنی دارد با حروف غیر دالّ بر معنا مانند: الم وکهیعض وطمس وبقیه ی حروف مقطعه که مبنای سنت قطعیّه ای است که در نصّ یا ظاهر قرآن نفی و اثبات نشده است و اگر سؤال شود در آغاز رسالت اسلامی که سُورِی حاوی حروف مقطعه نازل نشده بود سنت از کجا فهمیده می‌شد می‌گوییم: خود حروف آیات دالّه، بُعدی رمزی دارد که مانند حروف مقطعه بر بعضی از احکام، دلالت می‌کند مثل ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ که در: ب، س، م، و... افزون بر دلالت لغوی ﴿بسم﴾ دلالتی رمزی در بیان سنت قطعیّه برای پیامبر ﷺ وجود دارد در نتیجه طبق مفاد آیه ی مذکور و آیاتی مشابه، پیامبر گرامی اسلام ﷺ هیچ مرجع و پناهگاهی به جز قرآن ندارد و سر منشاء سنت قطعیّه هم قرآن است.

خوب، بر مبنای بحث قبلی کسانی که قایل به تحریفند، تحریف به زیاده را قایل نیستند، قبول دارند که آیه ی ذیل یعنی آیه ی شریفه ی ﴿مانسخ من آیه﴾ از آیات قرآن است.

بنابراین به نص این آیه در چند بُعد، غیر ممکن است که کتاب رب تبدیل شود. چون تبدیل، نسخ است و تبدیل هم در همه حالات تبدیل است چه تبدیل به این که آیه ای را بردارند، یا تبدیل به این که آیه ای را اضافه کنند، یا تبدیل به این که آیه ای را لفظاً عوض کنند و یا تبدیل به این که جایش را عوض کنند در هر صورت، هر گونه تبدیلی، تحریف و باطل است خدای متعال در آیه دیگری می فرماید: ﴿وَمَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...﴾ (انعام، ۱۱۵/۶) آنچه را خدا بر مبنای اصیل و حیانی برای کل مکلفان در طول و عرض زمین و زمان در تمام جهان تا رستاخیز باید بیان کند، در قرآن بیان کرده است. ﴿لَا مَبْدَلُ لِكَلِمَاتِهِ﴾ هیچ گونه تبدیلی گرچه ربّانی تا چه رسد به غیر ربّانی برای کلمات قرآن نیست حتی یک کلمه، دو کلمه، بیشتر و یا کمتر؛ و این کلمات اعم است از کلمات تامّه یا کلمات حرفی؛ زیرا حرف هم کلمه است، جمله هم کلمه است. و لفظ هم کلمه است. حتی یک نقطه، یک زیر و زبر، هیچ چیز از قرآن ﴿لَا مَبْدَلُ﴾ پس بنابراین اخبار؛ قرآن قابل نسخ به غیر قرآن نیست ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ «و او بسی شنوای داناست» آری خدای سبحان حرف ها و خیالات کسانی را که قایلند قرآن تحریف شده، می شنود و می داند ولو در یک آیه، ولو در یک جمله ولو در یک لفظ.

و اگر می بینیم مضمون روایاتی این است که پیغمبر بزرگوار ﷺ مجاز بود در تشریح یعنی مثلاً دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی را پیامبر جعل کرده! این قابل قبول نیست. چرا؟ برای این که ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (کهف، ۲۶/۱۸) حکم خدا هم حکم تکوین است و هم حکم تشریح؛ همان طور که خدا کسی را غیر از خود در حکم تکوینی شریک قرار نمی دهد، در حکم تشریحی هم همین طور است. بنابراین، روایتی که می گوید خدا پیغمبر ﷺ را مَخُولٌ وَمَقْوُضٌ کرد و اجازه داد تشریح کند این برخلاف نص آیه ی ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ است و انگهی می پرسیم: در چه بعدی از ابعاد خیال می شود که احیاناً پیامبر ﷺ قرآن را نسخ کرده باشد. آیا بعد محمدی ناسخ است یا بعد رسالتی ربّانی؟ در بعد محمدی که ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ﴾ (حاقه، ۴۴/۶۹) شامل بعد محمدی است. خدای سبحان می فرماید: ﴿لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ (حاقه/۴۴-۴۷) در بعد رسالتی هم پیامبر ناسخ قرآن نیست زیرا: ﴿وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ و انگهی پیغمبر ربّ است؟ یا رسول است؟ یا ربّ رسول است؟ ربّ که نیست، ربّ رسول هم نیست، فقط رسول است ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ (آل عمران، ۳/

۱۴۴) رسول هم نامه رسان است . آیا اگر نامه رسان جمله ای به نام اضافه کند یا کم کند خیانت کرده است یا نه؟ بنابراین ، قول و خیال به این که پیغمبر بزرگوار ﷺ احياناً آیه ای را نسخ کرده است ، این نسبت به پیغمبر ، افترائی کذب و تهمتیه بس نارواست که پیغمبر بر خلاف رسالت ، بالاتر از مقام پیغمبری ، خود را در مقام ربوبیت پنداشته ، یا در مقام ربوبیت اصیل ، یا در مقام ربوبیت مُحول فرعی و حال آن که ﴿ولا یشرک فی حکمه احداً﴾ بنابراین قرآن هرگز قابل نسخ نیست . نه به روایت پیغمبر اکرم ﷺ ، نه به روایت ائمه ﷺ تا چه رسد به خیالات و افکار دیگران که بعداً می آیند و خیال می کنند احکامی در قرآن نیست و با تشخیص مصلحت خودشان ، می توانند احکامی را جعل کنند!

بینات: لطفاً نمونه ای از ناسخ بودن قرآن را نسبت به کتب قبله و نسبت به شرایع

گذشته و نسبت به بعضی از آیات دیگر قرآن، بیان فرمایید.

آیت الله صادقی: البته این بحث ، مفصل است . به طور مختصر مثلاً زن فرعون مؤمن بود و از مؤمنین درجه ی اول هم بود ولی فرعون کافر بود . خوب طبق نصوصی از قرآن ، زن مسلمان نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند تا چه رسد به کافر ملحدی که ﴿انا ربکم الاعلی﴾ (نازعات، ۲۴/۷۹) هم بگوید ، ولی قرآن این را نسخ کرده و این نسخ برونی شرایع پیشین است و تناسخ درونی قرآنی است چون در صدر اسلام ، ازدواج زن کافره با مرد مسلمان جایز بوده و بعد این جواز محدود شد به زن کتابی ، که در سوره ی ممتحنه به طور کلی و در سوره ی مائده تفصیلاً می فرماید: ﴿والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب﴾ . (مائده، ۵/۵)

بینات: جوازش از کجا معلوم می شود؟

آیت الله صادقی: جواز آن قرآنی بوده است یعنی در بُعد احکام مکی اصلاً چنان ازدواجی منع نشده بود که این منع نشدن ، استمرار جواز شرایع سابقه است . مثلاً اگر یک محشی عروة الوثقی ، مطلبی را حاشیه نزنند ، حتماً آن مطلب را قبول دارد حال چون ، قرآن در سیزده سال مکی ، آن ازدواج را تحریم نکرده بود این تحریم نکردن هم مورد قبول است . و بعداً که در آیات مدنی تحریم کرده ، این تحریم دو بُعدی است . یک بُعد در اول مدینه است و یک بُعد در آخر مدینه است . در آخر مدینه سوره ی مائده تجویز کرد ازدواج

مرد مسلمان را با زن کتابیه در آیه ی ﴿والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من اللّٰذین اوتوا الكتاب﴾ که نص در جواز است. در حالی که آقایان فقهای سنتی می گویند: این ازدواج، ازدواج منقطع است. عرض می کنیم آیا در بحث نکاح و ازدواج، ازدواج منقطع مقدم است یا ازدواج دائم؟

قطعاً ازدواج دائم مقدم است. مثلاً در مورد بیع آیا اصل بیع، بیع دائم است یا بیع مشروط؟ مسلماً بیع دائم اصل است و آیا اصل ازدواج، ازدواج دائم است یا ازدواج منقطعه؟ حداقل هر دو است. ولیکن از این دو آیا کدام مقدم و کدام موخر است؟ مسلماً ازدواج دائم در دوامش مقدم است. بنابراین آیه ی مذکور نص است در ازدواج دائم و ظاهر است در ازدواج موقت؛ پس چرا آقایان فقها، نص را رد می کنند حتی اگر نص نبود چرا ظاهر را رد می کنند. ظاهر مستقر قرآن، قابل تحمیل و قابل عوض کردن نیست.

بیّنات: راجع به اینکه روایات نمی تواند نسخ آیات باشد و با توجه به اینکه اگر به عامی یا به مطلق عمل شد و بعد مطلق یا مقیدی آمد، نسخ همان مقداری می شود که مدلول مقید یا مخصص است آن وقت در بین روایتی که مخصص آیات است با توجه به این که به این آیات قطعاً عمل شده در این باب چه می فرمایید؟

آیت اللّه صادقی: اینها هم نسخ است. مخصصی که نسخ است قابل قبول نیست. نسخ در روایت، چه نسخ کلی صد در صد باشد، چه نسخ جزئی؛ چه عام روایتی، خاص قرآن را نسخ کند و یا بالعکس، و چه مطلق روایتی، مقید قرآنی را نسخ کند و یا بالعکس، کلاً بعد از عمل، نسخ است. و نسخ به طور کلی بر خلاف ﴿لا تبدل لکلماته﴾ است آیا عام را تبدیل کردن به خاص تبدیل هست یا نه و بالعکس، آیا مطلق را تبدیل به مقید کردن، تبدیل هست یا نه و بالعکس. در هر صورت ﴿لا تبدل﴾ کلاً هر گونه نسخیت غیر قرآن را برای قرآن نفی می کند.

بیّنات: پس این بحث مشهوری که در اصول رایج است که روایات می توانند مخصص آیات باشند دیگر معنا ندارد.

آیت اللّه صادقی: البته این بحث دارد. چون عمومات و اطلاقات و مقیدات و مخصصات قرآن، از سه حال خارج نیستند یا عام نص است در عموم مثل ﴿انّ اللّه علی

کل شیءٍ قدیر ﴿ (طلاق، ۱۲/۶۵) یا ظاهر است در عموم و یا ضابطه است. اگر نصّ یا ظاهر باشد در عموم یا در خصوص یا در اطلاق و یا در تقیید؛ به هیچ وجهی قابل نسخ نیست چون تبدیل است. و تبدیل بعد از زمان عمل بطور کلی از ساحت قرآن نفی شده است. تازه در زمان عمل هم، خود قرآن «یصدق بعضه بعضاً» است کما اینکه در سوره‌ی قیامت می‌فرماید: ﴿لَا تَحْرَکْ بِهِ لِسَانُکَ لِتَعْجَلَ بِهِ... ثُمَّ إِنَّ عَلَینَا بَیِّنَاتٌ﴾ یعنی خود خدا، قرآن را بیان می‌کند و مهم‌ترین بیان این است که عامی را که قابل تخصیص است یا قبل از عمل تخصیص می‌زند که تبیین است یا بعد از عمل که نسخ است. پس این به عهده‌ی قرآن است. در نتیجه روایت هیچ‌گونه نسخی، هیچ‌گونه تبدیلی در این پنج مورد اصلاً نمی‌تواند داشته باشد. چون بر خلاف آیات تبدیل و مخالف آیات مُتَّحِد است. بله در یک مورد می‌تواند عام یا مطلق قرآنی تخصیص بخورد. کجا؟ آن جایی که عام نصّاً و ظاهراً در مقام بیان نیست. بلکه قاعده و ضابطه است. مثل ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا﴾ (بقره، ۲/۲۷۵) که بعد سوّم مطلق است. ما می‌دانیم که خدا کل بیع‌ها را حلال نکرده. یقین داریم و اصلاً شک نداریم اگر کل بیع‌ها حلال بود، تحصیل حاصل بود و احتیاج به بیان نداشت بنابراین ﴿أَحَلَّ﴾ یعنی بیع بطور مطلق، به عنوان ضابطه و قاعده حلال است. ولكن، آیا تخصیص دارد یا نه؟ حتماً باید دنبال تخصیص‌ها بگردیم. یعنی مثلاً اگر نصّ یا ظاهر بود ما دنبال مخصّص نمی‌گشتیم. چون نصّ حجت است. ظاهر هم - نه ظاهر بذوی بلکه - ظاهر مستقر (پایدار)، حجت است اما ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ﴾ نه صد در صد نصّ است و نه ظاهر است با درصد بالا، بلکه بعنوان قاعده و ضابطه نازل شده است، پس در اینجا ما باید حتماً دنبال مخصّص بگردیم. چون مسلماً مخصّص دارد. و این مخصّص‌ها یا در قرآن و یا در سنت قطعیه آمده است البته نوعاً یا کلاً، مخصّص‌ها قرآنی اند. مثلاً در ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ﴾ ما مخصّصی لازم نداریم که قرآنی نباشد. غرر، جهالت، ربا، سفاهت، جنون و... در قرآن ذکر شد است، حالا اگر هم در روایتی قطعی که علم آور باشد مخصّصی آمده باشد مقبول است، زیرا ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (اسراء، ۱۷/۳۶) می‌فرماید که به غیر علم عمل نکنید. پس اگر روایتی متواتر یا مستفیض که صدورش از رسول الله ﷺ معلوم است مطلق یا عام طبقه سوّم را که به عنوان ضابطه است، تغییر دهد، کاملاً قابل قبول است. حالا با توجه به ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾ آیا خبر واحد علم آور است؟

بینات: خوب ادله حجیت خبر واحد را در اصول فقه داریم!

آیت الله صادقی: ادله‌ی حجیت خبر واحد همه‌اش مردود است. یعنی ادله‌ی حجیت آن تماماً در مقابل آیاتی است که عمل به ظن را نفی کرده است ﴿ولا تقف ما لیس لک به علم﴾ «وآن چه را که برایت به آن عملی نیست، پیروی نکن» بنابراین آن ادله‌ای که در معالم، رسائل، کفایه برای حجیت خبر واحد آورده‌اند طبق قرآن تماماً با مراحل مختلف نقض می‌شود؛ ببینید خدا باب علم را مفتوح کرده است کتاباً و سنتاً و لکن آقایان فقهای سنتی باب علم را مسدود کرده‌اند. اگر باب علم مُسَدَد است پس باب اسلام مُسَدَد است. چون اسلام علمی است. اسلام ظنی نیست. وانگهی خدای سبحان می‌فرماید: ﴿قل لله الحجة البالغة﴾ (انعام، ۱۴۹/۶) آیا حجّت بالغه، حجّت رسا، علمی است و یا ظنی؟ حجّت ظنی، رسا نیست. ما دون علم نه حجّت است، نه رسا است. بنابر این مع الأسف قائلیت حوزویان به انسداد باب علم، در حقیقت مُسَدَد کرده است، باب قرآن را که علم است و باب سنت قطعیه را که علم است.

بینات: حضرت عالی نسبت به ظاهر و باطن قرآن هم نظر خاصی دارید لطفاً بیان

فرمایید؟

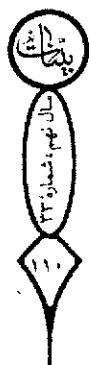
آیت الله صادقی: قرآن دارای مراحل دلالی است. ۱. دلالتی سطحی برای کل کسانی که لغت قرآن را می‌دانند و نه فقط با لغت عربی بلکه با لغت خاص قرآنی آشنا هستند، چون لغت عربی مراحل دارد که قوی‌ترین، فصیح‌ترین، بلیغ‌ترین و ممتازترین لغت عربی، قرآن است و کسانی که با لغت قرآن آشنایی دارند می‌توانند از نصّ و ظاهر قرآن، بدون تحمیل، بدون فرضیه‌ها، بدون انتظارات، بدون پیش‌فرض‌ها به خوبی استفاده کنند و اگر به قرآن مستقیم نظر کنند مطالب جدیدی بدست می‌آید. حالا، این قرآن دارای مراحل است. مرحله‌ی ظاهر، باطن، باطن باطن و همین‌طور ادامه دارد و هر مرحله از مراحل قبلی برای مرحله‌ی بعدی لفظ است یعنی یا لفظِ ملفوظ است یا لفظ معنا دار؛ اصولاً لفظ یعنی دالّ، که این هم یا دالّ لفظی است و یا دالّ معنوی.

مثلاً از جمله احادیثی که خیلی خوب مراحل قرآن را بیان کرده است. از امامنا المظلوم امیرالمومنین علیه السلام است که: «کتاب الله عزوجل علی أربعة أشياء: علی العبارة والاشارة واللطائف والحقائق. فالعبارة للعوام، الإشارة للخواص. واللطائف للأولیاء والحقائق

للأنبياء . « خوب این چهار مرحله ، مرحله ی اولش مربوط به کل عوام است که منطق قرآنی را بدانند و مرحله ی چهارم مخصوص است به صاحبان وحی که نه از جهت لفظی بلکه از نظر وحیانی ، تأویل قرآن را می دانند و تأویل - بر خلاف آنچه گمان می کنند - تفسیر نیست . تأویل از ریشه ی «أول» است به معنای بازگشت ، یعنی برگشت دادن معنای لفظ یا غیر لفظ به حقیقت آغازین یا فعلی یا نهایی آنها که از مبدأ حکمت عالیه الهیه صادر شده و هیچ گونه ارتباط دلالتی وضعی با لفظ یا غیر لفظ ندارد پس تأویل تنها این حقیقت را بیان می کند که مرجع اصلی آیه ی مورد نظر در بُعد واقعیت ، بدون دلالت ظاهری چیست ؛ در اینجا از باب مثال به آیه ی ۳۷ سوره ی یوسف اشاره می کنیم که می فرماید : ﴿ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تَرْزُقَانَهُ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي ﴾ ملاحظه می کنیم که حضرت یوسف برای آگاهی زندانیان از مقام رسالتی خود می فرماید : «طعامی که روزی شماست برایتان نمی آید مگر آنکه پیش از آمدنش ، شما دو نفر را به تأویل آن آگاه سازم که این از آن علومی است که پروردگارم به من آموخته است» . و کاملاً واضح است که طعام دلالتی ظاهری بر واقعیت آغازین یا فعلی و یا نهایی خود ندارد . طعام ، طعام است و دیگر هیچ ، ولیکن آن حضرت به این نکته اشاره فرمود ، که تأویل علمی است ربّانی و من با عنایت خدای سبحان می توانم شما را حتی از حقیقت طعامتان نیز آگاه سازم که این طعام از کجا می آید و چگونه است و اثرش چیست ، چنان که تأویل خواب راهم پیش از تحقق نتیجه اش بیان فرمود ، بنابراین روشن است که تأویل بر مبنای دلالت ظاهری الفاظ یا غیر الفاظ نیست .

این مرحله فقط وحیانی است . ولیکن سه مرحله ی دیگر برای تدبیر کنندگان در قرآن ، کاملاً قابل دستیابی است مرحله ی اولی که مرحله ی لفظی بود . مرحله ی دوم اشارات و مرحله ی سوم ، لطائف است و البته در «فالعبارة للعوام» عبارت ، لفظ نیست بلکه به چند دلیل «مایعبر» است . اولاً به دلیل خود عبارت که عبارت با لفظ سروکار دارد ولی لفظ اعم از عبارت است و لفظ هم دو بخش است لفظ دالّ و لفظ غیر دالّ ؛ و لفظ دال ، همان «عبارت» می باشد که يُعَبَّرُ المعنا است ولی لفظ غیر دال ، «عبارت» نیست ، صرف لفظ است . پس رابطه ی منطقی بین عبارت و لفظ ، عموم و خصوص مطلق است . ثانیاً : «والاشارة» آیا اشاره بعد از لفظ می آید یا بعد از معنا؟ اشاره معنای دوم است و این دلیل است بر این که مراد از عبارت لفظ نص یا لفظ ظاهر مستقر نیست بلکه معنای نص و ظاهر مستقر مراد

است. «والاشارة للخواص» یعنی کسانی هستند که در قرآن، تدبّر، تفکر و تعمق می کنند و مطالب دیگری غیر از مطالب نصّ و ظاهر سطحی بدست می آورند. سپس «واللطائف للاولیاء» مثل مرحوم علامه ی طباطبایی رضوان الله تعالی علیه که معصوم نیستند ولی تالی تلو معصومند. مثلاً یکی از لطائف از باب نمونه در آیه ی ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه، ۷۹/۵۶) این است که اگر چه ظاهر عبارت آیه درباره ی ماسّ جسمانی و ممسوس جسمانی است، چون بشر جسمانی است ولی نکات دیگری در بطن آیه وجود دارد که عرض خواهیم کرد؛ و همچنین در ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (بقره، ۳/۲) عوام مردم خیال می کنند که رزق فقط رزق جسمانی است. ولی امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مِمَّا عَلَّمْنَا هُم يَبْتَوْنَ أَوْ يَنْبَتُونَ» که این باطن است و این اشاره است. حالا، در ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ ماسّ، جسم انسان است؛ ممسوس جسم قرآن است. ﴿الْأَمْطَهَرُونَ﴾ در مرحله ی اول طهارت جسمانی واجب است و برای مسّ جسم قرآن باید از حدث خبیث و از نجس دوری جُسته و خود را مطهر کنیم. و اما باطن آیه مسّ معنای قرآن را با ماسّ عقل ظاهر در بردارد که در فهم قرآن با کنار گذاشتن پیش فرض های غیر مطلق، طهارت عقلانی با مراتبش ایجاد می شود که منجر به فهم معنای قرآن کما انزل الله خواهد شد، البته ﴿المطهرون﴾ درجاتی دارند و مسّ هم درجاتی دارد و مسّ مطلق و صد در صد به کلّ معارف قرآن تنها با طهارت مطلق امکان دارد که این مربوط به مطهرون در آیه ی تطهیر است: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب، ۳۳/۳۳) کسانی که در بُعد اعلاّی عصمت مطهّرند، کلّ معارف قرآن را در کلّ جهاتی که مراد حضرت حق سبحانه و تعالی است، مسّ نموده اند و به نصّ و ظاهر و اشاره و لطیفه و حقائق و بطون آیات، احاطه مطلق علمی دارند، ولی عوام مسلمان ها، مکلفان مسلمان در بُعد عوام، در مرحله ی اول مأمورند به نصّ و ظاهر قرآن که همان عبارت آیات است و در مرحله ی بعد کسانی که به نحو تخصصی در آیات تدبیر کرده اند به اشارات آیات راه دارند و سپس کسانی که تخصصی عمیق تر دارند از لطائف بهره های وافر می برند. تا اینجا مربوط به کلّ مکلفان است. و اما «والحقائق للانبیاء» و حقایق آیات قرآن مخصوص انبیا علیهم السلام است که سر سلسله ی آنان رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند و سپس عیسی و خضر علیهم السلام که زنده اند. و اگر چه انبیا جمع است و لکن به دو نفر هم اطلاق می شود. کما اینکه ﴿فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ (تحریم، ۴/۶۶) قلوب جمع است ولی برای دو نفر هم بکار برده شده است و در این مرحله، تالی تلو مقام رسالت عظمی ائمه ی



طاهرين ﷺ هستند. بنابراین رسول الله ﷺ در اصل و معصومان سیزده گانه در فرع به تأویلات حقایق قرآن آگاهی دارند. و چنانچه گفتیم حقایق اصلاً مربوط به لفظ نیست آنچه مربوط به لفظ است در بُعد اول عبارت است و در بُعد دوم اشاره است که معنای عبارت، لفظ است برای اشاره و معنای اشاره، لفظ است برای لطائف ولی در مرحله‌ی حقائق مثلاً فرض کنید که ﴿الر﴾ یعنی چه؟ آیا این عبارت دارد؟ نخیر، اشاره دارد؟ نخیر. لطیفه دارد؟ نخیر؛ دلالت دارد؟ نخیر، اصلاً دال نیست بلکه فقط رمزی است. مربوط به مقام نبوت و مقام عصمت که این رمزها را کلاً می‌دانند و اگر ندانند چرا خدا در قرآن آورده است؟ پس نتیجه می‌گیریم که آوردن حروف مقطعه در قرآن دلیل بر این است که کسی حقایق آنها را می‌داند و چون این رمز وحیانی است فقط معصوم ﷺ احاطه علمی به آن دارد.

بینات: درباره‌ی آیةی ﴿لایسۃ الاالمطهرون﴾ بعضی‌ها می‌گویند شأن نزولش فقط

برای معصومین ﷺ است چون آنان پاک شدگان اند و این معنای مطهرون است.

آیت الله صادقی: چون نصّ دارای درجاتی است، طهارت هم مراتبی دارد. آیا مؤمن

ولو در آدنی درجه‌ی ایمان هم باشد، پاک شده از شرک هست یا نه؟

اصولاً طهارت‌های مؤمنین دارای دو بُعد است. یک بُعد خودی، و بُعد دیگر، غیری

است. طهارت خودی بُعد اول طهارت است که هر مؤمنی وظیفه دارد خود را از آلودگی‌های

گناهان پاک سازد ولی طهارت غیری مهم‌تر است یعنی اگر کسی در راه خدا قدم بگذارد

خدا دست او را می‌گیرد و به او کمک می‌کند. آیا دستگیری خدا مهم‌تر است یا هدایت

خودی. البته درباره‌ی این مطلب آیه زیاد داریم که دستگیری خدا و تثبیت او مهم‌تر است.

بنابر این هیچ کس نمی‌تواند خودش را بطور استقلالی تطهیر کند. مگر این‌که در آن

درجه‌ای که خویشتن خویش را تطهیر می‌کند خدا هم به او استقامت بدهد، کمک کند و

او را تطهیر کند، بنابراین مطهرون هر دو بُعد را شامل است. یعنی خدا کسی را بدون

مقدمه تطهیر نمی‌کند حتی معصومین را هم بدون مقدمه تطهیر نمی‌کند. پس مقدمه‌ی

طهارت، خودی است و موخره‌ی طهارت، ربّانی است که خدا دست انسان را می‌گیرد و

به سوی طهارت سوق می‌دهد بنابراین مطهرون که پاک شدگانند، نقطه‌ی اول پاکی آنان،

پاکی از شرک و الحاد است. و آیا مؤمن فاسق نجس است یا طهارتی ولو قلیل دارد؟ پس

مطهرون کل مراحل طهارت را شامل است. یعنی در بُعد ظاهر که مسّ جسدی است باید مسّ کننده طاهر باشد و هم چنین در بُعد فکری، عقلانی، عقیدتی، اخلاقی و عملی تا برسد به ﴿المطهرون﴾ در آیه ی تطهیر که تطهیر آنان با ﴿إنما﴾ ثابت می شود که طهارت همه جانبه و کلی است و این ﴿إنما﴾ در ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم﴾ حصر می کند مطهّر بودن آنان را در میان کلّ معصومان که حتی عصمت حضرت زهرا علیها السلام از عصمت ابراهیم علیه السلام هم بالاتر است. چون ایشان از مطهّرین آیه ی تطهیر است. و اگر ﴿إنما﴾ نبود این طهارت اختصاص به معصومان محمدی نداشت ولیکن طهارت در ﴿لایمسّه الا المطهرون﴾ با طهارت در آیه ی تطهیر فرق دارد چون المطهرون معنایی عام دارد و اگر چه مصداق اعلایش مطهرون محمدی هستند ولی مؤمنان دیگر را هم با درجاتشان در برمی گیرد چنان که ملاحظه می کنیم قرآن مجید، لفظ مؤمن را به شرابخوار هم استعمال کرده است: ﴿یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری﴾ (نساء، ۴۳/۴) و آیا مؤمن طاهر است یا نه؟ مؤمن در بعد ایمان طاهر است، ولو در بعد عملی نجس شود بنابراین مطهرون کل طهارت ها را شامل است؛ یعنی حتی چنان مؤمنی هم می تواند با قرآن تماس معرفتی برقرار کند.

بینات: پس فرقی بین مطهرون و مطهرون نیست؟!

آیت الله صادقی: نخیر فرق دارند مطهرون، متطهرون است ولی مطهرون پاک شدگان است. این پاک شدگان کل مراتب پاک شدن را شامل است. مطهرون نیست و مطهرون هم نیست. اگر مطهرون بود اشتباه بود و متطهرون هم اشتباه بود. مطهرون است که پاک شدگان اند چنان که ﴿الذین اهتدوا زادهم هدی﴾ (محمد، ۱۷/۴۷) این ﴿زادهم هدی﴾ مطهّر می کند هدایت یافتگانی را که خود را تطهیر می کنند ولی تطهیر خودی کافی نیست. خدا هم دستشان را می گیرد و تطهیر را افزون می کند، ﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾ (انعام، ۱۶۰/۶) و یا ﴿ولدینا مزید﴾ (ق، ۵۰/۳۵) و از این قبیل آیات زیاد است.

بینات: نظر خاص حضرت عالی در باب محکم و متشابه چیست؟

آیت الله صادقی: به طور مختصر و فشرده عرض می شود که در قرآن سه آیه است که ناظر به بحث محکم و متشابه است. یک آیه که می فرماید کل قرآن محکم است. ﴿کتابُ حکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر﴾ (هود، ۱/۱۱) قرآن کلش محکم است. یعنی از

نظر حقانیت و حتی از نظر دلالت، مولای درزش نمی‌رود، دال و مدلولش صد در صد با هم پیوند دارند و این پیوند، ربّانی است و هیچ‌گونه خللی ندارد. آیه‌ای داریم که ﴿اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي﴾ (زمر، ۲۳/۳۹) کل آیات متشابه است! یعنی کل آیات محکّمات و متشابهات قرآن از جهت وحیانی بودن شبیه یکدیگرند همان‌طور که محکم بیانگر وحیانی بودن قرآن است. متشابه هم بیانگر وحیانی بودن آن است. همان‌طوری که محکم، دال است. متشابه هم دال است. منتها دلالت محکم ساده‌تر است و دلالت متشابه مقداری تدبیر و تعمق بیشتر لازم دارد بنابراین قرآن متشابه است در بُعد لفظی، فصاحت و بلاغت، و هم چنین در بعد معنوی که عبارت، اشاره، لطائف و حقایق شبیه یکدیگرند و هیچ تضاد و تنافی با هم ندارند و اما آیه‌ی سوم که در سوره‌ی آل عمران است ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (آل عمران، ۷/۳) مُشْتَبِهَاتٌ نیست. متشابهات است. مشتبهات یعنی آنچه موجب اشتباه است ولی متشابهات یعنی آنچه که مثل و مانند دارد.

آیات محکّمات قرآن نیز مثل ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است و بالاخره چه در بُعد عقیدتی، چه در بُعد عملی، چه در بُعد علمی و در هر بعد، هیچ‌آیه‌ای شبیه‌ای ولو قلیل ندارد بلکه خودش سرراست بر معنا دلالت می‌کند یعنی با قدری تأمل، متشابهات هم مثل محکّمات است چون متشابه آیه‌ای است که از نظر لفظی مشابه دارد. مثلاً الفاظ قرآن سه قسمند. یک بخش آن الفاظ و کلماتی است که مخصوص حضرت ربّ العالمین است. مانند: اللّٰهُ، رحمن، رحیم، خالق. و یک بخش الفاظی است که مخصوص خلق است. مثل ماشی، ضاحک، آکل، شارب، نائم، میت. و الفاظی هم مشترک بین خالق و مخلوق است. تشابه در الفاظ اول و دوم نیست. بلکه در الفاظ سوم است. مثلاً ید در ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح، ۱۰/۴۸) از نظر لفظی متشابه است، ولی در معنا فرق می‌کند. زیرا این ید تشابه دارد و نه اشتباه، مثلاً تشابه لفظی دارد با ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ (مائده، ۶/۵) و یا در آیه‌ی ﴿فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (بقره، ۱۱۵/۲) ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾ تشابه دارد با ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ پس این تشابه، تشابه لفظی است. اما در معنا اختلاف دارند، تشابه لفظی اگر به معنا تعبیر شود موجب انحراف معنوی است ﴿يَدُ اللَّهِ﴾ را ید انسان دانستن و ید انسان را ﴿يَدُ اللَّهِ﴾ دانستن غلط است. پس در اینجا باید با ارجاع آیه‌ی متشابه به محکم، معنای صحیح بیان شود زیرا:

آیات محکّمات، مرجع برای تشابهات است، منتهی تبیین متشابه دو مرحله دارد، یا سه مرحله؛ مرحله اول برای کسی است که قدرت فهم متشابه را حتی با ارجاع به محکم هم ندارد. مرحله ی دوم برای کسی است که قدرت فهم متشابه را با ارجاع به محکم دارد. مثلاً ﴿يَدَاللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ﴾ را ارجاع می دهد به ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ زیرا ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ کل مُمَائِلِهَا را از ذات و صفات و افعال حق، نسبت به خلق سلب کرده است. بنابراین این ﴿يَدَاللّٰهُ﴾ فارق از يد غير الله است. ﴿جاء﴾ ی الله فارق از ﴿جاء﴾ ی غير الله است پس کل غير الله بودن با الله مناسب نیست و کل امور الهی ذاتاً، صفاتاً و افعالاً با غير الله هیچ تناسبی ندارد بنابراین همین یک آیه ی محکم کافی است برای اینکه کل تشابهات عقیدتی را به تشابهات اصلی ارجاع دهیم. ولی مرحله ی سوم و بُعد دقیق تر و عمیق تر این است که معنای آیه ی متشابه را، بدون ارجاع به محکم دریافت کند. مثلاً در ﴿يَدَاللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ﴾ آیا ﴿الله﴾، ﴿يد﴾ را معنی می کند یا نه؟ آیا اگر گفتیم که فکر من رفت فیضیه. یعنی تا کسی سوار شد؟ پس خود «فکر» که مضاف است رفتن را معنی می کند؟ گاه مضاف، مضاف الیه را معنی می کند و گاهی هم مضاف الیه، مضاف را معنی می کند بنابراین خود ﴿الله﴾ که مجرد از ماده و مادیات است و مادیات است ید را در ﴿يَدَاللّٰهُ﴾ معنا می کند به این که ید الله هم مجرد از ماده و مادیات است و ید جسمانی نیست بلکه به معنای «قدرت و علم» می باشد پس معنای آیه این است که: «قدرت و علم خدا فوق قدرت ها و علوم آنان است.»

و هم چنین در ﴿وَجاء رَبِّکَ و الْمَلِکَ صَفّاً صَفّاً﴾ (صف، ۸۹/۲۲) خود ﴿رَبِّکَ﴾، ﴿جاء﴾ را معنی می کند که این ﴿جاء﴾، انتقال مادی و جسمانی نیست، زیرا ربوبیت حق، یا ربوبیت در عالم تکلیف است یا ربوبیت در عالم جزا. و هر دو هم از صفات فعل ربّ است. یعنی قبل از این که خدا جهان را بیافریند ربوبیت فعلی نبوده ولی ربوبیت شأنی بوده است و این ربوبیت فعلی دو بُعدی است. یا ربوبیت فعلی دنیوی است که در عالم تکلیف است، یا ربوبیت عالم جزا است و همان گونه که در عالم تکلیف ربوبیت جزائی نیست، در عالم جزا هم ربوبیت تکلیفی نیست. بلکه در عالم تکلیف، ربوبیت تکلیفی می آید و در عالم جزاء هم ربوبیت جزائی می آید. بنابراین ﴿وَجاء رَبِّکَ﴾ یعنی: «جاءت ربوبیة ربک فی الجزاء یوم القیامة» پس برای تفسیر متشابه دو مرحله داریم: یک مرحله ی غیر ی با ارجاع تشابهات به آیات محکّمات و یک مرحله ی خودی، و اگر

از ما سؤال کنند که آیا در نظر رسول الله ﷺ یا ائمه یک آیه‌ی متشابه هست؟ می‌گوییم: هرگز نیست؛ برای این که این تشابه در همان بُعد اول حل است. ولكن کسانی هستند که نوع آیات قرآن برایشان متشابه است. مثل صاحب کتاب معالم الاصول که می‌گوید قرآن «ظنی الدلالة»!! است زیرا کل آیات قرآن برایش متشابه است، ولكن نسبت به معصومین ﷺ و کسانی که تالی تلو معصوم هستند، مثل مرحوم علامه‌ی طباطبایی و بعضی دیگر که خیلی کم هستند اصلاً یک آیه‌ی متشابه هم وجود ندارد چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المتشابه ما اشتبه علی جاهله» منتهی فرق بین آیه‌ی متشابه و آیات محکّمات این است که محکّمات دقت زیادی نمی‌خواهد. ولكن متشابه دقت لازم دارد یا دقت گیری یا دقت خودی؛ دقت گیری، ارجاع به محکّمات است و دقت خودی یعنی در خود آیه دقت کردن. بنابراین کل آیات قرآن محکّماتند، کل آیات، بیان، تبیان، نور، برهان و هدی هستند. نور یا از دور است یا از نزدیک؛ نور دور، نور است و نور نزدیک هم نور است. نور نزدیک را از نزدیک می‌بینید و نور دور را به سراغش می‌روید و می‌بینید. کذلک، انوار دلالات آیات قرآنی در بُعد محکّمات نزدیک است. تأمل زیادی نمی‌خواهد. ولكن در متشابهات دور است. منتهی بعضی‌ها هم از دور، دورند و هم از نزدیک دورند اینها کسانی هستند که به قرآن توجه ندارند!

بینات: آیا متشابهات با ارجاع به محکّمات محکم می‌شوند؟

آیت الله صادقی: به دلیل آیه، بله؛ برای اینکه ﴿منه آیات محکّمات هنّ أمّ الكتاب وأخر متشابهات﴾ (آل عمران، ۷/۳) خوب، محکّمات آمدند و متشابهات وگذاشتند. اگر وگذاشتند، بدون مراجعه به أمّ زندگی کند بیچاره می‌شود ولیکن، ولد، فرزند کوچک، با مراجعه به مادر احتیاجات خود را برآورده می‌کند.

بنابراین در خود آیه تبیین شده که قرآن در بُعد دلالتی دو بخش است. یک مرحله محکّمات است که به خودی خود دلالت دارد و یک مرحله متشابهات است که مانند فرزند ارجاع می‌کند به محکم تا محکم شود. پس با ارجاع آیات متشابهات به محکّمات هم سنخ، متشابه، محکم می‌شود بنابراین ﴿کتاب احکمت آیاته﴾ یعنی ﴿احکمت آیاته﴾ در دو بُعد؛ احکمت در بُعد استحکام لفظی، و احکمت در بُعد دقت در متشابه، یا در خود آیه‌ی که روشی دقیق‌تر است یا به وسیله‌ی آیه‌ی محکم که روشی عام است.

بیّنات: به نظر می رسد که در متشابهات همان طور که حضرت تعالی فرمودید متشابه وصف خود آیه یعنی وصف عرضی نیست. و محکم هم همین طور؛ آن وقت در متشابه اگر ما اتباع کنیم یک ضلالتی پشت سرش هست. اما اگر ارجاع بدسیم به محکّمات، این جنبه ی ضلالتش می رود ولی متشابه می ماند. مثل همین ولدی که فرمودید اگر به مادرش مراجعه کرد مادر نمی شود و ولد بودنش محفوظ است.

آیت الله صادقی: اگر ضلالت متشابه گرفته شد، پس ضلالت نمی ماند. آری متشابه در بعد تشابه، مطلب از آن فهمیده نمی شود. ولیکن در بعد ارجاع به محکم تالی تلو محکم، می شود. یعنی از نور، نور می گیرد. گاه تاریک تاریک است. متشابهات است که نه به طور خودی فهمیده می شود نه به طور غیر ی. گاه از خورشید نور می گیرد. موجودی که از خورشید نور می گیرد، نور دارد. و دیگر ظلمتی ندارد. بنابراین یا احکام است که در بعد اصلی روشن است یا در بعد اصلی، روشن نیست. با ارجاع به بعد اصلی محکّمات، آن تشابه، آن ضلالت، آن تاریکی از بین می رود یا به طور خودی یا به طور غیر ی؛ وانگهی آیاتی از قرآن می گوید، قرآن بیان للناس است. نور است، هدی است، برهان است، مبین است و... آیا اگر متشابه با ارجاع به محکّمات در تشابه بماند، باز بیان است؟ در حالی که کل قرآن از نظر دلالتی بیان است. اگر چه حروف مقطعه، آیات دلالتی نیستند و مربوط به معصومین علیهم السلام هستند. و لکن آیاتی که بر مبنای دلالت وضعی و دلالت لفظی هستند، اینها کلاً دالّند، بیانند، تبیانند، نوردند، برهانند، حجّتند و... و اگر متشابه با ارجاع به محکم باز هم در تشابهش بماند بنابراین قرآن نور نیست! برهان نیست! بلاغ نیست! حجّت نیست! تبیان هم نیست!!

بیّنات: مثلاً ﴿بِاللّٰهِ﴾ یا ﴿وَجِہِ اللّٰهِ﴾ را ما ارجاع می دهیم به ﴿لِیْسَ کَمِثْلِہٖ شَیْءٌ﴾. می گوئیم این دستی که برای خداست مثل دست ما نیست. مثل صورت ما نیست. معلوم شد این دست چه معنا دارد؟

آیت الله صادقی: بله، چون دست دو دست است. یا دست جسمانی است و یا دست نیرویی است، خدا دستی نیرویی دارد. ﴿بِاللّٰهِ﴾، قدرت الله و علم الله است. حقیقت قدرت الله و علم الله چیست؟ ما نمی دانیم. همان طور که به ذات الله احاطه نداریم. می دانیم هست. می دانیم الله است و غیر خلق است. بنابراین فهم ما به همین



اندازه، از قدرت و علم خدا کافی است؛ حال، قدرت الله یا به لفظ «قدیر» استعمال می شود یا به لفظ «ید»، علمش یا به لفظ علیم یا سمیع و یا بصیر بیان می شود با این تفاوت که علیم مطلق علم است ولی سمیع و بصیر، علم به شنیدنی ها و دیدنی هاست و تمام اینها حاکی از علم و قدرت و حیات و صفات ذاتی و فعلی حضرت حق سبحانه و تعالی است. منتهی، همان طور که ذات الله برای هیچ کس مشهود نیست، و کسی احاطه علمی به آن ندارد، صفات الله و افعال الله نیز همان گونه است.

بیّنات: نظر حضرت تعالی در باره سنت چیست؟ واقعا ربط و نسبت سنت، در بعد تفسیر قرآن و تفسیر آیات چیست؟ می بینیم که مفسران نسبت به آیات، روش های مختلفی دارند. بعضی وقت ها اصلاً توجهی به روایات نمی شود. بعضی وقت ها تفسیر کلاً روایی می شود. بعضی ها معتقدند که این روایاتی که ما داریم معمولاً در ربط و نسبتشان با قرآن، یا سند ندارند یا دلالتشان قوی نیست. حال بفرمایید که در باب ربط و نسبت سنت با قرآن، روش حضرت تعالی در تفسیرتان، در مواجهه با سنت چگونه است؟

آیت الله صادقی: می دانید که حدیث ثقلین فوق حد تواتر است. یعنی از زمان رسول الله ﷺ تا زمان های بعدی، و تا زمان ما حدیث ثقلین از احادیثی است که هیچ مسلمانی نمی تواند آن را انکار کند و دارای پنج الی شش تعبیر است و ثقلین دو ثقل است. که یک ثقل و حیانی، قرآن است و یک ثقل و حیانی، سنت، و هر دو ثقل، ثقل معنوی است و ثقلین هم نیست. «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی» آیا «کتاب الله و عترتی»، ثقلین است یا ثقلین است؟ ثقلین، انس و جن است. آیا انس و جن، کتاب الله و عترتی هستند؟ و کذلک آیه «سنفرغ لکم آیه الثقلان» (الرحمن، ۵۵/۳۱)، دلالت دارد بر اینکه ثقلین جن و انس هستند، و این نکته اثبات می کند که خواندن عبارت ثقلین به جای ثقلین در حدیث توسط افرادی غیر عالم رواج یافته است، خوب «انی تارک فیکم الثقلین». احدهما اکبر من الآخر احدهما اطول من الآخر. احدهما اتم من الآخر» چهار پنج نوع تعبیر داریم که دو ثقل و حیانی در میان امت اسلامی در زمان حضور و قیام معصومین (علیهم السلام) در طول و عرض زمان الی یوم القیامة هست.

یعنی دو حجت ربانی بدون خلل و کم و زیاد و بدون اشتباه در بین امت اسلامی وجود دارد. اول کتاب الله است که أطول، اَدوم، و اَبین و اکمل است در کل جهات دلالی و



مدلولی و اقوی و اقوم است از سنت؛ چنان که رسالت پیغمبر بزرگوار ﷺ دارای دو بعد است یک بعد آن رسالت قرآنی و یک بعد آن رسالت حدیثی است. آیات بعد رسالت قرآنی اهم است یا حدیثی؟ مسلماً رسالت قرآنی مهم تر است «و انهما لن یفترقا»، حتی یردا علی الحوض» افتراق ندارند. عترت با قرآن است. قرآن هم با عترت است. سنت با قرآن است. قرآن هم با سنت است. در هر صورت این دو بار سنگین و امانت گران بها بر دوش امت اسلامی نهاده شده تا امتحان شوند که چگونه با آن دو برخورد می کنند. ثقل اول قرآن است که به طور مطلق حجت است. و ثقل دوم عترت و سنت است که در بعضی روایات با لفظ «عترتی» آمده و در بعضی روایات با لفظ «سنتی» آمده است و البته «سنتی» همان «عترتی» است. چون اگر عترت، سنت را به طور مسلم نقل کنند قطعی است. اما اگر غیر عترت، سنت را نقل کنند، گاه قطعی است و گاه غیر قطعی؛ ولیکن، اگر امام صادق علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام دیگر یا حضرت زهرا علیها السلام مطلبی را قطعاً نقل کنند، این قطعاً «سنتی» است. چون عترت معصوم است. و اما اگر صدها ابوهیره مطلبی را به عنوان سنت نقل کنند، اگر یقینی نباشد قابل قبول نیست.

پس عترتی، سنتی است و سنتی هم عترتی است. این سنتی را که عترت نقل می کنند، سنت است. ولو یک فرد از اینان علیهم السلام نقل کند. ولیکن اگر افراد زیادی از غیر عترت نقل کنند، مخصوصاً اگر مخالف قرآن باشد یا یقینی نباشد قابل قبول نیست. پس سنت و عترت دو لفظند به یک معنا، به مفهوم قطعیت دوم و حیانی زیرا قطعیت اول و حیانی قرآن است و قطعیت دوم و حیانی سنت است.

بینات: آیا اگر سنت پیامبر را اصحاب نقل کنند نمی توانیم بپذیریم؟

آیت الله صادقی: اگر مطمئن باشیم بلی و گرنه خیر؛ ولیکن اگر از ائمه ی معصومین علیهم السلام نقل شود از همان اول، قطعی است چون معصوم هستند، معصوم حامل معصوم است. ناقل معصوم است. خوب حالا، سنت چه رابطه ای با کتاب دارد و کتاب چه رابطه ای با سنت دارد؛ کار کتاب، کار و حیانی اصلی قانونی است. ولی سنت ابعدی دارد. یک بعدش این است که اگر احیاناً حکمی از احکام الهی در قرآن، نفی و یا اثبات نشده باشد و از طریق رسول رسیده باشد قبول می کنیم. چون مأموریم به: ﴿اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم﴾ (نساء، ۵۹/۴) و براساس بیان امیر المؤمنین علیه السلام ﴿اطیعوا

اللّه فی محکم کتابه» البته تشابهات در بخش احکام عملی نیست. بلکه در بخش احکام عقیدتی قرار دارد که نحوه شناخت آن را بررسی کردیم. «اطیعوا اللّه فی محکم کتابه واطیعوا الرسول فی سنته الثابتة أو الجامعة غیر المفارقة» اولی الامر هم ناقل عن الرسول هستند. کما این که رسول ﷺ در دو بُعد ناقل عن اللّه است، کتاباً و سنتاً، ائمه ﷺ هم از پیامبر نقل می‌کنند؛ بنابراین سنت و عترت احکام فرعی و جزئی را که در قرآن نفی و اثبات نشده بیان می‌کنند و ما هم از باب ﴿اطیعوا الرسول﴾ قبول می‌کنیم. چون همان طور که ﴿اطیعوا اللّه﴾ تبعیت از قرآن را بیان کرده، ﴿اطیعوا الرسول﴾ هم تبعیت از رسول را بیان می‌کند منتهی پیروی از رسول در غیر بُعد نسخ است زیرا رسول ناسخ نیست.

حال بُعد دوم: آیا برخورد مسلمانان با قرآن، معصومانه است؟ نه! برخوردهای نادرست برخلاف نصّ و برخلاف ظاهر قرآن زیاد داریم. حالا مرحله‌ی دوم وظیفه‌ی سنت، بیانگری مطالبی است که از نص یا ظاهر قرآن استفاده می‌شود، ولی بعضی از مفسران یا مترجمان در برداشت از آنها اشتباه می‌کنند یا غلط معنا می‌کنند و این دو مطلب در بُعد حاکمیت شرعی رسول و ائمه ﷺ است. مطلب سوم در بُعد سیاسی است، همان طور که احکام قرآن و سنت معصومند؛ معصوم اول و ثقل اول قرآن است و معصوم دوم و ثقل دوم، سنت است. همان طور هم اداره‌کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی باید معصوم باشد که نور علی نور است محمد ﷺ، علی ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ باشند تا قرآن را صد در صد تطبیق کنند. این در زمان حضور معصومین ﷺ است، که در زمان حضور آنان سنت و حیاتی قرآنی و سنت و حیاتی رسالی تثبیت می‌شود تا بعداً مستمراً کسانی که تالی تلو معصومان هستند بر مبنای قرآن که تحریف نشده و بر مبنای سنت که از موافقت با قرآن معلوم می‌شود عمل کنند. بنابراین تاریخ رسالت اسلام دارای سه بُعد است. بُعد اول زمان حضور معصومان، بُعد دوم زمان غیاب معصومان، بُعد سوم زمان حضور ولی امر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در بُعد اول و سوم: دو معصوم حاضرند. در بعد وسط یک معصوم که قرآن است حضور مطلق دارد و معصوم دوم هم سنت است که دریافت آن محتاج به کوشش و کاوش است. باید کوشش و کاوش کنیم، بدون نظر به سند تا اگر حدیثی موافق قرآن است قبول و اگر مخالف قرآن است رد کنیم؛ و آنچه را که نه موافق و نه مخالف قرآن است اگر قطعی باشد باید قبول کنیم. بنابراین کوشش و کاوشی که در زمان غیبت است در بُعد تفاهم از قرآن است که همیشگی است و در بُعد دریافت سنت است که به وسیله‌ی

تطبیق با قرآن است. والّا معصومان مفسّر قرآن نیستند.

مفسّر یعنی چه؟ تفسیر از قسْر است و فسر، کشف القناع است. آیا در قرآن که بیان للناس است قناعی و حجابی و پرده ای هست؟ آیا در کلام خدا که بهترین، فصیح ترین، بلیغ ترین کلام است حجابی وجود دارد؟ که ما دون خدا این حجاب را بردارد. آیا خورشید تاریک است که ماه تاریکی اش را بردارد. این معصومان که بُعد دوم و حیانی هستند، آیا بُعد دوم و حیانی به بُعد اول کمک می کند؟ آیا بُعد اول نورش کم است تا به او نور دهند؟
نخیر.

اینها مستفسرند. مفسّر نیستند. قرآن را با قرآن تفسیر می کنند؛ چون به قرآن در کل ابعاد چهارگانه ی آن احاطه علمی مطلق دارند در عبارت و اشاره و لطائف و حقایق؛ بنابراین آنها به گونه ای معصومانه تبیین می کنند آنچه را که از قرآن فهمیده می شود. منتهی، فهم معصومان، فهم معصومانه است و غیر معصومان، احیاناً قصور و احیاناً تقصیر دارند؛ احیاناً متاسفانه. عناد دارند که قرآن را برخلاف نص یا ظاهر آن معنا می کنند. ولکن اگر در حدیثی از رسول الله ﷺ و از حضرت علی ؑ ثابت شد که فلان آیه معنایش چنان است، به گونه ای که خود آیه نص در همان معناست دیگر کسی قدرت تخلف و جرأت تخلف ندارند، بنابراین سنت در این سه بُعد منحصر می شود؛ بُعد اول و دوم که بیان احکام شرعی قرآنی و حقایق قرآنی است و بُعد سوم ارائه ی روش اجرای احکام در حکومت قرآنی است.

بیّنات: اگر بیانات ائمه معصومین ؑ نسبت به «عبارات» - یعنی آنچه مربوط به فهم عرف مردم عوام است - جنبه ی تفسیر نداشته باشد جنبه ی تنبیه و تذکر دارد. اما جنبه ی اشارات و لطائفش، چون همه فهم نیست ظاهراً اینجا باید مفسّر باشند و اینجا باید بگویم مفسّرند!

آیت الله صادقی: عرض شود که حضرات اهل البیت ؑ راجع به «عبارات» مفسّر نیستند، چون می شود فهمید، راجع به «اشاره» و «لطائف» هم که برای متخصصان قابل فهم است ولی برای این که معنا را عمومیت بدهند، معصوم بیان می کند. اگر چه ما بدون مراجعه به هیچ روایتی از روایات؛ هم اشاره و هم لطائف «لایمسه الالمطهرون» را می فهمیم. ولکن این «ما» تعدادشان کم است حال برای این که کل مسلمان ها با

درجات شان، افهام مختلف شان و مراتب شان، اضافه بر این که در «عبارات» وارد می شوند، در «لطائف» و «اشاره» هم وارد شوند؛ ائمه علیهم السلام تنبّه می دهند. بنابراین همان طور که در بُعد اول عبارات قرآن بین است، در بُعد دوم نیز اشارات آن هم، بین است یعنی غیر معصوم می تواند آن را بفهمد. در بُعد سوم لطائف هم، بین است و غیر معصوم می تواند بفهمد. ولی این توان دوم و توان سوم، توان کلی نیست، چون توان کلی نیست.

امام علیه السلام درباره ی «مما رزقناهم یفقون» می فرماید: «مما علمناهم یشون أو ینثون» آیا اگر امام علیه السلام این نکته را نمی فرمود؟ بیان قرآن رسا نبود؟! هم کیست؟ هم انسان است.

بعد اصلی انسان روح است. بعد فرعی اش جسم است. ولی بعد اصلی تغافل می شود. پس تغافل از بُعد اصلی، گنگی آیات نیست. گنگی از ماست. حجاب ها و پرده های ما را تفسیر می کنند. نه قرآن را؛ افکار ما را تفسیر می کنند، افکار نهفته و پوشیده ی ما را تفسیر می کنند و توجیه می کنند تا آن کسی که چشمش بسته است، چشمش را باز کند، خورشید را ببیند. نه این که، اگر چشم بسته بود مفهومش این باشد که خورشید هم نیست! آنها چشم ها را باز می کنند تا مردم به گونه ای معصومانه ببینند و درست نگری را به انسان نشان می دهند، نه اینکه در نگرش به قرآن، چیزی افزون از خودشان را به قرآن اضافه کنند! نه به قرآن اضافه می کنند و نه از آن کم می کنند. بلکه قرآن را چنان که خدا اراده فرموده است و دلالت دارد، در کل ابعاد سه گانه تبیین می کنند. بنابراین اهل البیت علیهم السلام مفسر نیستند. مستفسرند. منتها مفسر افکار ما و مستفسر از قرآن؛ تا در بُعد تفسیر افکار ما، این افکار را از کجروی و غلط روی و اشتباه برگردانند.

بینات: درباره ی نسخ قرآن به قرآن آیه ی «ما نسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها»

(بقره، ۱۰۶/۲) چه چیزی را می خواهد بیان کند؟

آیت اللّه صادقی: ببینید: «من آیه» استغراق در کل نشانه های ربّانی است و این آیات ربّانی، یا آیات عینی رسولی است که خود رسل باشند. آیا مگر رسل، آیت اللّه نیستند؟ در حقیقت اینها آیت اللّه العظمی هستند، یا آیت عینی رسالتی که معجزات آنان است و یا آیات عینی احکامی است. پس سه بُعد است و «من آیه» تمام اینها را شامل می شود. «ما نسخ من آیه» یا نسخ می کنیم. نسخ کلی و یا نسخ بعضی، همان نسخ های پنجگانه که قبلاً برشمردیم «أو ننسها»، مثلاً اگر اسامی انبیایی را در قرآن ذکر نکردیم

این، «نسخها» است. یا ذکر کردیم. در هر صورت ﴿نأت بخیر منها﴾ پیغمبر بهتری، ابراهیم بهتر از نوح را می آوریم و یا ﴿مثلها﴾ یا برابرند یا ممتازتر و یا بالاترند. حال این اعم است از اینکه نسبت به انبیا باشد که ثبوتشان نسخ شده است و یا نسبت به معجزات باشد که نسخ شده؛ و اکنون هم کل انبیا و کل معجزات در رسالت رسانی نسخ شده است یعنی محمد ﷺ مانند انبیای قبل نیست. نه معجزاتش و نه خودش که آیه ی عینی است خوب ﴿نأت بخیر منها﴾ پیغمبر بزرگوار ﴿خیر منها﴾ است. یعنی خیر است در بُعد رسولی در بُعد رسالتی و در بُعد احکامی؛ و این یا نسخ بُعد درونی در احکام قرآنی است و یا بُعد برونی مربوط به شرایع سابقه؛ احکام قرآن در درون احیاناً تناسخ تکاملی دارند. یا در برون نسبت به احکام شرایع قبلی ناسخ اند؛ البته احکام داخلی منسوخه ی قرآن بیش از پنج، شش یا هفتاد تا نیست که قبلاً مختصری پیرامون آن بحث کردیم، منتهی نسخ ی نسخ کلی است یا نسخ عموم است یا نسخ خصوص است یا نسخ های دیگر است که این تناسخ هم در بعد تکامل است. مثلاً در مکه حکم حجاب کامل زنان نبود و آیات حجاب کلاً در مدینه نازل شده است خوب این نسخ است. بنابراین قرآن در سیزده سال مکی نسبت به نوع پوشش زنان که در آن، سر و گردن پیدا بوده، نهی فرموده است بلکه بعداً در مدینه آیات حجاب در سوره ی نور و سُورِ دیگر نازل شده و این را نسخ تکاملی کرده است.

یا فرض کنید که نسخ تکاملی مثل حکم شراب که قرآن درباره آن در پنج حالت مختلف، آیه دارد و هر پنج نوعش دلیل بر حرمت است ولی اول حرمت کم رنگ، بعد پررنگ و پررنگ تر و در آخر کار در سوره ی مائده: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ﴾ (مائده، ۵/۹۰) نازل شده که شدیدترین شلاق را به خمر و خمار زده است.

یا اینکه پیرامون حکم زنا، آیه ی ﴿اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم... فامسكوهن في البيوت﴾ (نساء، ۴/۱۵) حد زنا را امساک زنان در بیوت معین کرده بود و حد زنا ی مردان را نیز ﴿وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهِمَا﴾ (نساء، ۴/۱۶) پس حد مرد و زنی که فاحشه را انجام می دادند ایزاء بود. ایزاء زن حبس در بیت بود ﴿حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ﴾ و ایزاء مرد هم کتک زدن او بود و لکن در سوره ی نور، امر فرموده که به هر دوی زن و مرد زناکار - در صورت شهادت چهار مرد شاهد عادل - به طور یکسان صد ضربه تازیانه زده شود. پس حد اول خفیف تر بود ولی بعداً نسخی تکاملی شد. از این قبیل نسخ ها در قرآن فوق هفتاد تا

بیشتر نداریم. و درباره‌ی نسخ برونی شرایع گذشته نیز، مثلاً احکامی ابتلائی که به جهت تأدیب مکلفان به شریعت تورات نازل شده بود، در انجیل اجمالاً نسخ شده و سپس در قرآن تفصیلاً منسوخ گردیده است که برای اطلاع بیشتر به «تفسیر الفرقان» مراجعه شود.

و در پایان با تشکر فراوان از دست اندرکاران فصلنامه‌ی بینات بخاطر انجام این گفت‌وگوها و انتشار آن در بین اندیشمندان مسلمان، از مجتهدان آزاده و شریعتمداران اسلام درخواست می‌کنیم که نخست نظرات خود را مستقیماً از قرآن در اصل و از سنت قطعیه در فرع، استخراج کنند زیرا: قرآن که آخرین کتاب وحیانی است از نظر دلالت و مدلول در بین کل کتاب‌های وحیانی - تا چه رسد به غیر آنها - بی نظیر است و سنت نیز در صورتی که قرآن نفی و اثباتی درباره‌ی آن نکرده باشد و بر مبنای ﴿ولا تقف ما لیس لک به علم﴾ علم آور و قطعی الصدور باشد حتماً پیروی از آن واجب است. و در ثانی اگر انتقادی بر محتوای این چهار مصاحبه دارند به نشانی «جامعه علوم القرآن» ارسال کنند که این جانب در طی شبانه روز به صورت حضوری یا تلفنی و یا با نمابر و اینترنت، برای پاسخگویی به کلیه‌ی پرسش‌های قرآنی و اسلامی، همواره آماده هستم، و نحوه ارتباط قرآنی ما با مشتاقان گسترش معارف قرآن در سطح جهان به طریق ذیل میسر است.

قم - بلوار امین، کوچه ۲۱، پلاک ۷، کدپستی: ۳۷۱۳۹ - تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵؛ نمابر: ۱-۲۹۳۵۴۸۰

url:www.Forghan.org

Email:Sadeghi @Forghan.org

«والسلام علی عبادالله الصالحین»

